

باسمه تعالی

### خلاصه جلسه گذشته

بحث درباره ارزیابی کلمات محقق خوئی در مورد اشتراط عصیان خارجی بود. عرض کردیم که ایشان در فرمایشات خود بر این نکته متمرکز شدند که عصیان خارجی شرط است ولی عصیان بما هو عصیان مسقط تکلیف نیست که بگوییم که اساس ترتب به واسطه مسقطیت منعدم می شود بلکه آنچه مسقط است محقق شدن ملاک است و در بعض موارد عصیان به خاطر عجز از تحصیل ملاک ساقط می شود، لذا در عین اینکه عصیان خارجی را به شکل شرط مقارن در فعلیت امر مهم دخیل می دانند ولی اساس ترتب بر هم نمی خورد و ترتب از این ناحیه دچار مشکل نیست.

### نقد و بررسی فرمایش محقق خوئی درباره اشتراط عصیان خارجی

عرض شد برای بررسی کلام ایشان چند نکته را باید ملاحظه کرد: اولاً اینکه محقق خوئی در نزاع بین محقق نائینی و مرحوم کاشف الغطاء که این بود که آیا شرط فعلیت مهم را عصیان بدانیم یا عزم بر عصیان هم می تواند شرط باشد؟ محقق نائینی گفت که ما چون قائل هستیم که غائله اجتماع ضدین را اختلاف رتبه بر طرف می کند و اختلاف رتبه اقتضاء می کند که عصیان خارجی شرط باشد. محقق خوئی آنجا جواب دادند که ما قبول نداریم که اجتماع ضدین به وسیله اختلاف رتبه حل شود و اختلاف رتبه دخالتی ندارد. مسأله ای که مطرح است اجتماع اهم و مهم در زمان واحد است و مسأله اختلاف رتبه بر طرف کننده غائله اجتماع ضدین نیست، مضافاً بر اینکه اختلاف رتبه مناط می خواهد و ما اختلاف رتبه را قبول نداریم و لذا نمی شود بر اساس کلام محقق نائینی پاسخ کاشف الغطاء را داد.

به نظر ما از این طرف که نگاه کنیم امر به اهم وقتی فعلی می شود باید هادم موضوع امر به مهم باشد، امر به اهم، هم عصیان و هم عزم بر عصیان را هدم می کند لذا از این جهت هیچ مشکلی لازم نمی آید که امر به اهم را مطلقاً فعلی بدانیم و امر به مهم، مشروط به

عصیان خارجی یا عزم بر عصیان فعلی باشد لذا امر به اهم محرک نحو متعلقش است و وقتی مکلف را نحو متعلق خود تحریک می‌کند، هم معصیت و هم عزم بر عصیان از بین می‌رود.

پس محقق خوئی با بیان بسیار قوی در چند مرحله در مقابل محقق نائینی ایستادند و فرمودند اولاً غائله، در اجتماع زمانی مطرح است و ثانیاً اختلاف رتبه مناط می‌خواهد و اصلش محل اشکال است و ثالثاً روح ترتب را این حل کرده است که امر به مهم مشروط به شرطی است به نام عصیان یا عزم بر عصیان و چون امر به اهم ناظر به این شرط است به واسطه تحریک مکلف نحو متعلق خود که در مثال همان ازاله است هم عصیان را از بین می‌برد و هم عزم بر عصیان را از بین می‌برد لذا مشکلی لازم نمی‌آید. البته محقق خوئی عزم بر عصیان را شرط نمی‌داند بلکه عصیان خارجی را شرط می‌دانند زیرا دلیل اشتراط عصیان، حکم عقل است به اینکه مکلف قادر به جمع بین دو تکلیف نیست، پس اهم، مطلقاً فعلی است و مهم وقتی مقدور است که اهم عصیان شود و چون عقل حاکم به اشتراط قدرت است پس اقتضاء عصیان خارجی دارد، یعنی اقتضاء مقدرویت مهم در ظرف عدم اهم و عصیان خارجی را دارد. محقق خوئی می‌فرماید: «نعم الّذی یرد علیه هو ان العزم لیس بشرط. و الوجه فیه هو ان هذا الاشتراط قد ثبت بحکم العقل. و من الواضح ان العقل لا یحکم إلا بنبوت الأمر بالمهم فی ظرف عصیان الأمر بالأهم خارجاً و عدم الإتیان بمنعلقه. و ان شئت فقل: ان مقتضى المزاحمة بین الأمر بالأهم و الأمر بالمهم هو سقوط إطلاق الأمر بالمهم حال العجز<sup>۱</sup> و عدم القدرة علی امتثاله، و بقاؤه فی حال القدرة علی امتثاله، لعدم موجب لسقوطه حیثیند، و مقتضى ذلك هو اشتراط الأمر بالمهم بنفس العصیان الخارجی، لا بالعزم علی عصیانه.»<sup>۲</sup>

پس محقق خوئی در نزاع بین محقق نائینی و کاشف الغطاء به دنبال عصیان خارجی رفت و معتقد است این حکم عقل است. ما قبلاً گفتیم که این دو حرف محقق خوئی با هم جمع نمی‌شوند این حرف که می‌گفت امر به اهم هادم عصیان و عزم بر عصیان است و گفت از این جهت ما مشکلی نداریم زیرا امر به اهم وقتی می‌خواهد مکلف را تحریک به امتثال کند هم عصیان خارجی و هم عزم

۱. حال عجز، حال اشتغال به اهم است ولی وقتی اشتغال به اهم ندارد پس قدرت بر مهم دارد.

۲. محاضرات فی اصول الفقه (طبع دار الهادی)؛ ج ۳؛ ص ۱۵۰

علی المعصیت از بین می‌رود. اما چرا هادم است؟ زیرا عصیان، مهم را از بین می‌برد و عزم علی العصیان هم مهم را از بین می‌برد. پایین حرف بالا را می‌زند و حرف محقق نائینی را رد می‌کند و اصرار دارد که فرقی بین اشتراط عصیان و عزم بر عصیان وجود ندارد و هر دو یک نتیجه دارد، «فلا فرق من هذه الناحیه...» اهم ناظر بر موضوع مهم است و موضوع مهم چه عصیان باشد و چه عزم بر عصیان باشد با اهم از بین می‌رود حرف دیگری که بعد فرمودند که عقل حکم به اشتراط عصیان خارجی دارد، زیرا عقل حکم می‌کند که در ظرف عدم اهم، مهم مقدور است. این دو حرف با هم جمع نمی‌شوند زیرا عدم اهم هم با عزم بر عصیان و هم با عصیان خارجی محقق می‌شود و اگر شما قبول دارید که موضوع امر به مهم به واسطه اهم از بین می‌رود پس فرقی بین عصیان خارجی و عزم بر عصیان نیست. وقتی امر به اهم می‌خواهد موجود شود هم عزم و هم عصیان خارجی از بین می‌رود تا اهم موجود شود. امروز می‌خواهیم اشکال کنیم اگر محقق خوئی با مبنای محقق نائینی مشیء می‌کرد، عصیان خارجی را می‌توانست شرط کند، از باب اینکه محقق نائینی معتقد بود که اختلاف رتبه، غائله اجتماع ضدین را برطرف می‌کند و این اختلاف رتبه برای عصیان خارجی بود و مشهور و محقق نائینی می‌گفتند که امر علت است و عصیان و امتثال معلول هستند و این با آن یکی در رتبه اختلاف پیدا می‌کند زیرا محقق نائینی دنبال این بود که غائله را با اختلاف رتبه حل کند پس مجبور بود با عصیان کار کند نه با عزم ولی شما از یک طرف اختلاف رتبه را قبول ندارید از طرف دیگر می‌گویید که غائله را اشتراطی که امر به اهم هادم موضوعش است بر طرف می‌کند پس چرا شرط را محدود به عصیان خارجی می‌کنید، بله یک راه دیگری وجود دارد برای اشتراط عصیان خارجی و آن اینکه بگویید عصیان خارجی مسقط است ولی عزم مسقط نیست. این را هم که شما اشکال کردید، لذا واقعا نمی‌فهمیم که محقق خوئی چطور قائل به اشتراط عصیان خارجی است ولی نه با محقق نائینی حرکت می‌کند و نه با مشهور، با محقق نائینی حرکت نمی‌کند زیرا اختلاف رتبه را قبول ندارد و صریحا می‌گوید در اشتراط، فرقی بین عزم و عصیان خارجی نیست. در ذیل فرمایش محقق نائینی می‌فرماید: «فیظهر فسادہ ممّا ذکرناه من أنّ ملاک استحالة الترتب وإمكانه هو لزوم طلب الجمع بین الضدین من اجتماع الأمرین فی زمان واحد، وعدم لزومه، ولا یفرق فی ذلك بین أن یکون الأمر بالمهم مشروطاً بعصیان الأمر بالأهم أو بالعزم علیه، فأنه كما یقتضی هدم تقدیر عصیانه یقتضی هدم تقدیر العزم علیه أيضاً، فلا فرق بینهما من هذه الناحیه.»<sup>۲</sup> اگر واقعا فرقی بین اینها نیست،

۲. محاضرات فی أصول الفقه (طبع مؤسسة احیاء آثار السید الخوئی)؛ ج ۲؛ ص ۴۵۳

هدم جمع ضدین را برطرف می‌کند هدم موضوع امر به مهم و امر به اهم که هادم هر دو تا است، اختلاف رتبه را هم که قبول ندارید راه هر دو را می‌بندید و از طرف دیگر راهی که آقای فاضل تبعاً للمشهور درست کردند و فرمودند اشتراط به عصیان خارجی است از باب اینکه عصیان خارجی مسقط است ولی عزم مسقط نیست، این را هم که قبول ندارند و لذا انصاف مسأله این است که اگر کسی بخواهد وارد سیستم محقق خوئی شود چاره‌ای ندارد که بگوید لافرق بین عزم و عصیان خارجی و آن تحلیلی که دیروز خواندیم که ایشان اصرار داشت که شرط عصیان خارجی است معنای محصلی ندارد، کما اینکه شرط متاخر هم مشکلی ندارد زیرا شرط متاخر، تعقب عصیان بود یعنی اینکه مهم متعقب بر عصیان باشد مثل تعقب بیع فضولی بر اجازه است لذا تا زمانی که در ظرف فعلیت مهم، عدم اهم وجود دارد، تعقب بر عصیان یا عزم بر عصیان یا عصیان خارجی، با هم مشترک هستند زیرا عقل حاکم به اشتراط است و می‌گوید اشتراط از ناحیه قدرت می‌آید و مکلف قدرت بر جمع ندارد و لذا مکلف به اهم نیست ولی اگر مهم را معدوم کند قدرت بر اهم دارد پس مکلف به اهم است. این حرف محقق خوئی بود و لذا محقق خوئی باید بین کلام محقق نائینی و بین فرمایش مشهور که آیت الله فاضل تبعاً للمشهور قائل به آن بود تکلیف خودش را روشن کند.

نکته دوم: محقق خوئی در تحلیل کلمات خود یک نکته را چند بار تکرار کرد و گفت «وهذا برهان قطعی علی عدم مطلوبیة الجمع» ایشان گفت بحث ضدین را کنار بگذارید اگر دو امر داشتیم که قابل جمع بودند مثل قرائت قرآن و دخول فی المسجد. اگر دو فعل قابل جمع داشتیم ولی یکی مترتب بر عدم دیگری بود، اینجا دیگر مشکل عدم امکان جمع وجود ندارد و اگر مکلف جمع کرد یکی بیشتر مطلوب نیست با اینکه ذاتاً قابل جمع بودند ولی مولی اینها را جمع کرد. تعبیر ایشان این است: «أنه إذا فرض فعلا فی حد ذاتهما ممکنی الجمع کقراءة القرآن والدخول فی المسجد مثلاً، فمع ترتب الأمر بأحدهما علی عدم الاثنیان بالآخر لا یقعان علی صفة المطلوبیة عند جمع المكلف بینهما خارجاً، بداهة أن مطلوبیة أحدهما إذا كانت مقیده بعدم الاثنیان بالآخر، فیستحیل وقوعهما معاً فی الخارج علی صفة المطلوبیة.» می‌فرماید این دو اگر با هم جمع شوند مطلوب نیستند زیرا یکی متوقف بر عدم دیگری است و این

«وهذا برهان قطعی علی عدم مطلوبیة الجمع.»<sup>۴</sup> محقق خوئی قصد دارد ترتب را نجات دهد لذا می گوید: این اشتراط سبب می شود که اینها جمع نشوند و اگر فرضاً هم قابل جمع باشند فقط یکی مطلوب بود زیرا یکی بر فرض عدم دیگری است.

حال ما از این ایشان سوال می کنیم این اشتراط از کجا می آید؟ ایشان قبلاً قبول کرد کلام محقق نائینی را که هر جا اشتراط از حکم عقل می آید قدرت دخل در ملاک ندارد، پس چطور احراز می کند که فقط یکی مطلوب است. یک مغالطه اینجا دارد اتفاق می افتد. این بحث را ما قبلاً در مقدمات ترتب خواندیم و در بحث های که با محقق نائینی و کرکی داشتیم گفتیم که اشتراط یکبار مقتضای دلیل لفظی است و یکبار مقتضای حکم عقل است و فرقی ندارد که عقل مستقل باشد یا از نفس خطاب بیاید. بله اشتراطی که از دلیل لفظی بیاید کشف می کند که دخیل در ملاک و مناط است ولی اشتراطی که از حکم عقل بیاید، کشف از ملاک و مناط نمی کند. این اشتراطی است که به حکم عقل است همان طور که الان خواندیم و محقق خوئی فرمود: «هو أن هذا الاشتراط قد ثبت بحکم العقل، ومن الواضح أن العقل لا يحکم إلا بثبوت الأمر بالمهم فی ظرف عصیان الأمر بالأهم خارجاً وعدم الاتیان بمتعلقه.»<sup>۵</sup> قبلاً هم از محقق نائینی پذیرفت و فرمود: «ونلخص ما أفاده (قدس سره) فی عدّة خطوط الأوّل: أن متعلق التکلیف إذا کان مقیداً بالقدرة لفظاً فالتقييد یکشف عن دخل القدرة فی الملاك واقعاً، ضرورة أنه لا معنى لأخذ قيد فی متعلق التکلیف إثباتاً إذا لم یکن دخیلاً فی ملاکة ثبوتاً.»<sup>۶</sup> و این کلام محقق نائینی که تقیید لفظی کشف از دخالت در ملاک می کند مثل استطاعت در «من استطاع الیه سبیلاً» و یا تقیید التزامی مثل تیمم و وضوء که تیمم متوقف بر عدم وجدان بود و وضوء به دلالت التزامی متوقف بر وجدان ماء بود را ایشان پذیرفت، البته در مثال وضوء یک اختلاف صغروی با محقق نائینی داشت لکن اصل مبناء را قبول داشت. ولی در جایی که اشتراط به حکم عقل است دخالت در ملاک ندارد و این طوری نیست که اگر کسی گفت من قطع دارم که اینها با هم جمع می شوند یکی بر صفت مطلوبیت است. بله بر مبنای محقق خوئی این حرف درست است زیرا بر مبنای ایشان خود ترتب دلالت بر ملاک می کرد ولی محقق نائینی گفت من قبل از ترتب باید احراز ملاک کنم زیرا امر بی ملاک نمی شود نه بدون ترتب و نه با ترتب، لکن محقق خوئی

۴. محاضرات فی أصول الفقه ( طبع مؤسسة احیاء آثار السید الخوئی ) ؛ ج ۲ ؛ ص ۴۵۶

۵. محاضرات فی أصول الفقه ( طبع مؤسسة احیاء آثار السید الخوئی ) ؛ ج ۲ ؛ ص ۴۵۳

۶. محاضرات فی أصول الفقه ( طبع مؤسسة احیاء آثار السید الخوئی ) ؛ ج ۲ ؛ ص ۳۷۴

گفت اگر این طور شود ترتب خراب می شود و به محقق نائینی اشکال کرد که این کلام شما مستلزم دور است. ما جواب دادیم که اشکالی ندارد و فرمایش ایشان را قبول نکردیم که خود ترتب اثبات ملاک کند، زیرا ترتب اشتراط به حکم عقل است و اشتراط به حکم عقل از دورنش ملاک در نمی آید. باید مناط از سابق باشد و حق با محقق نائینی بود ترتب که اثبات ملاک نمی کند اشتراط عقل هم قدرتی که از ناحیه عقل می آید دخیل در ملاک نیست لذا محقق خوئی چطور یقین می کنند که فقط آن که اهم است بر صفت مطلوبیت است و مهم مطلوب نیست. پس این سازمانی که محقق خوئی پایه ریزی کرد اشکال دارد.

نکته سوم که نکته ریسی است درگیری آیت الله فاضل که همان کلام مشهور است با محقق خوئی بود در اینکه محقق خوئی می فرمود عصیان خارجی مسقط نیست الا اینکه از نظر زمان ضیق پیدا کند. در جلسه قبل ما تحلیل ایشان و اشتراط عصیان خارجی را اشکال کردیم. اما اینکه محقق خوئی فرمود عصیان مسقط نیست الا مواقعی که ضیق در وقت لازم آید یا از باب اینکه مامور به آنی باشد یا زمانی باشد که زمانش محدود به خودش باشد به گونه ای که اگر مکلف تاخیر کند نتواند انجام بدهد.

آیت الله فاضل در مقابل محقق خوئی فرمود که اولاً علی المشهور عصیان مسقط است و ثانیاً عصیان مسقط در مضیق است و واجب موسع منحل به تکالیف متعدد می شود. آیت الله فاضل در کلمات محقق خوئی دقت کرده است و فهمیده است که اینجا یک خلطی در کلام محقق خوئی اتفاق افتاده است. آیت الله فاضل می فرماید: ازاله فوراً ففوراً است یعنی اگر مکلف ازاله را ترک کرد در واقع ده تکلیف را عصیان کرده است تکلیف اول در آن اول و تکلیف دوم در آن دوم و تکلیف سوم در آن سوم و تکلیف چهارم در آن چهارم و محقق نائینی تکلیف دهم در آن دهم همگی را عصیان کرده است. اگر تلقی شما از مسأله ازاله فوراً ففوراً بود یعنی تکالیفی که انحلالاً متعدد هستند لذا معصیت های متعدد حساب می شوند مثل اکرم العلماء که استغراقی است و منحل به صد امتثال است که هر کدام ثواب مستقل دارد. اگر شما گفتید که «ازل النجاسه» منحل به ده تکلیف است و هر تکلیفی امتثال و عصیانی دارد، آن موقع عصیان آن اول که تمام شد و تکلیف آن اول را ساقط کرد و عقاب آن اول مکلف را گرفت تکلیف آن دوم همچنان وجود دارد، نه اینکه شما زمان را موسع کنید و بگویید عصیان آمد. اگر اولی عصیان شد ساقط می شود و دومی که عصیان شد ساقط می شود و اگر سومی عصیان شود ساقط می شود و اگر چهارمی عصیان شود ساقط می شود و عقاب هم دارد و هكذا و این طوری

نیست که من وقتی می گذارم روی هم، بگویم که عصیان مسقط نیست و ایشان فور ففورا را خراب کرده است و لذا جواب فرمایش ایشان این است که اصلا مشهوری که عصیان را مسقط می داند در این فضا عصیان را مسقط می داند و لذا می گویند عصیان مفوت مناط است نه اینکه فرض کنند که عصیانی داریم که مفوت مناط نیست. این مطلب که می گویند امتثال از باب این که محصل ملاک است مسقط است و عصیان هم از باب اینکه مفوت ملاک است مسقط است صحیح است، ولی مفوت مناط تک تک تکالیف است لذا عقاب متعدد دارد. اینجا است که آثار این دقت اصولی معلوم می شود و شما باید وقتی به دلیل بر خورد می کنید تکلیف خود را بدانید که عصیان مسقط مناط تکلیف اول است لذا عقاب می آورد. اگر از دلیل استظهار فور ففورا کردید یعنی تاخیر شما جسارت به خانه خدا است. زمان را منفصل می بینید و از جهت موضوع درست است ولی خود دلیل باید قاعده فور ففورا را بیاورد. من می گویم که که مقابلین محقق خوئی حواسشان به کلام ایشان است لکن استظهار آنها از دلیل فور ففورا است.

محصل کلام: طبق فرمایش محقق خوئی درست است که عصیان بما هو عصیان مسقط نیست و از باب مفوتیت مسقط است و عصیان مسقط موضوع اهم است و مهم در آن اول را از بین می برد لکن مهم آن اول که رفته است با مهم آن دوم به دلیل اینکه هم جنس هستند خلط می شود و مغالطه لازم می آید. آقای فاضل متوجه این مطلب بوده است و لذا مثال را عوض کرده است و گفته است که عصیان مسقط بعث آن اول است و عقاب آن برای مکلف است، بعث آن دوم هم ساقط شد و عقاب آن گردن مکلف است و لذا محقق خوئی باید مثال را درست کنند. پس کلام مشهور درست است و تحلیل محقق خوئی را هم قبول دارند که امتثال و عصیان بما هو محصل و مفوت مناط، مسقط است ولی همه عصیان ها اینطور هستند و ایشان باید در مثال ها دقت کنند. یا عصیان تحقق پیدا نکرده کرده است اگر عصیان فور ففورا نداریم اصلا عصیانی نداریم نه اینکه عصیانی داریم ولی مسقط نیست و آن عصیانی که محقق خوئی تعبیر به عصیان در ضیق وقت نمود برای آخر زمان تکلیف است لذا ما ضمن اینکه کلام محقق خوئی را قبول داریم و نیاز به اختلاف رتبه نداریم و قبول داریم که غائله با اختلاف رتبه حل نمی شود بلکه غائله در اجتماع زمانی دخالت دارد کما اینکه اختلاف رتبه اثباتش با مسأله عصیان بنا براینکه عدمی باشد سخت است و آن فرمایش ثبوتی ایشان را هم ما تایید کردیم، ولی ایشان باید تصمیم بگیرد که یا عصیان را مسقط نمی داند ولی برای عصیان را از باب نبود اهم موضوعیت قائل است که لازمه ای این

حرف این است که عزم و تعقب عصیان هم همین گونه هستند و یا اینکه عصیان را مسقط می‌داند به خاطر اینکه مفوت مناط است این جا اشکال این که هدم اساس ترتب لازم می‌آید زیرا هیچ‌گاه نداریم که در یک زمان دو امر جمع شوند.

مقرر: حسن مهاجری